

خاطره‌ها و تجربه‌های تبلیغی

اولین منبر

اولین باری که بنا شد منبر بروم، نزد آقا شیخ علی اکبر رشتی که منبر می‌رفت، رفتم و گفتم: یک منبر برای من بنویس! گفتم: دو قرآن می‌گیرم و می‌نویسم. دو قرآن به او دادم و او برای من یک منبر نوشت. من این منبر را از حفظ کردم. تصمیم گرفتم اولین منبرم در همان مسجد فیلسوف باشد که پدرم شب‌ها در آنجا نماز جماعت اقامه می‌کرد و منبر می‌رفت.

فردی به نام شیخ محمد بود که روحانی سوهانک بود. او سالی یک‌بار یک سبد میوه برای پدرم می‌آورد و دو سه شب در منزل ما می‌ماند و بعد برمی‌گشت. آن موقع، آمدن از شمیران تا تهران، یک مسافرت به شمار می‌رفت. مردم الاغ می‌گرفتند و به زحمت از شمیران به تهران می‌آمدند.

آن شب که می‌خواستم منبر بروم، آقا شیخ محمد هم در نماز جماعت پدرم در مسجد فیلسوف حضور داشت. تا پدرم گفتم: «السلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته» و نماز را تمام کرد، من بالای منبر رفتم. پدرم که در محراب نشسته بود، اطلاع داشت، ولی دیگران بی‌اطلاع بودند.

آقا شیخ محمد شمیرانی که ده‌ها بار مرا دیده بود، وقتی مرا در بالای منبر دید، بهت‌زده نگاه می‌کرد. سایر افراد هم نافله عشا به جا نیاوردند. همه به من نگاه می‌کردند. این از خاطراتی است که خوب در ذهن من مانده است و هیچ‌وقت فراموش نمی‌شود.

من شروع به سخن کردم و مطالب منبری را که از حفظ کرده بودم، تحویل دادم. خیلی خوب به خاطر دارم که ابتدای منبری که آقای رشتی برایم نوشته بود چند بیت شعر داشت و من با آن اشعار منبر را شروع کردم:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بی مهر علی به مقصد دل نرسی تا تخم نیفشنی به حاصل نرسی
بی دوستی علی و اولاد علی هرگز به خدا قسم به منزل نرسی
کشتی نجاتت ز هلاک است علی بنشین که به ورطه‌های قاتل نرسی
حب علی حسنة لا تضر معها سيئة^۱

وقتی آن سه بیت شعر را خواندم، آقا شیخ محمد شمیرانی با صدای بلند گفت: آفرین! به راستی این یک کلمه «آفرین» در آن روزگار به من چنان قدرتی داد که هروقت بشنوم یا در کتابی بخوانم که تشویق‌چقدر مؤثر است، این آفرین او مثل آفتابی در ضمیر من می‌درخشد! تمام متن منبر را از حفظ خواندم و آن منبر دو قرانی خیلی مورد توجه واقع شد. شاید در آن موقع پانزده ساله و یا شانزده ساله بودم. بعضی‌ها همان شب به پدرم گفتند اجازه بدهید جلسه‌ای هم در خانه بگیریم و ایشان این منبری را که اینجا رفته، در خانه برود. به این ترتیب، اولین منبر خیلی مورد توجه قرار گرفت. آن شب وقتی به منزل آمدیم، پدرم فرمود: با این‌که اولین منبرت بود، خوب صحبت کردی و مطالب را بدون وحشت و نگرانی و اضطراب، خوب بیان داشتی. من هم صادقانه گفتم: آن آفرین آقا شیخ محمد شمیرانی این اثر را در من گذاشت.^۲

امین مردم باشیم

ما باید امین مردم باشیم. گاهی در یک سفر تبلیغی مانند ماه مبارک رمضان، چند میلیون سهم امام می‌دهند؛ چون ما را امین می‌دانند. بالطبع ما هم باید امین مردم باشیم و باید عین پولشان را ببریم و به مرجع تقلید آنها بدهیم و رسید بگیریم و رسید را به آنها بدهیم. اگر کسی گفت من به شما اطمینان دارم و رسید نمی‌خواهم، شما باید به او بگویید این وظیفه ماست که رسید را هم

۱. دوستی علی علیه السلام حسنه‌ای است که با وجود آن، هیچ گناهی به آن زیان نمی‌رساند.

۲. *خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی*، ص ۵۵-۵۷.

به شما بدهیم. این، ایمان و اعتماد مردم را به شما بیش‌تر می‌کند. هیچ‌وقت از طرف خودتان به آنها رسید ندهید؛ چون امکان دارد برخی افرادی که با ما مخالف‌اند، در ذهن آنها شبهه ایجاد کنند که پول شما را برد و خورد. آن مقدار از سهم امامی که به من می‌دهند، اسم شخص و مرجع او را یادداشت می‌کنم و به دوستان می‌سپارم به مرجع بدهند و رسید آن را برایشان می‌برم. گاهی هم با نگرفتن [و ارجاع دادن به دیگران]، می‌توان ایمان و اعتماد آنان را افزایش داد؛ مثلاً جوانی که بسیار با مد امروزی بود - در چند جلسه از منبر من شرکت کرده بود که سبب تحول در او شده بود - آمد و گفت: من با بحث حلال و حرام که شنیده‌ام، سه میلیارد تومان سهم امام دارم و می‌خواهم به شما بدهم و غیر شما کسی را قبول ندارم. گفتم: شما اشتباه می‌کنید؛ شما مگر هفتاد هزار روحانی ایران را تک‌تک دیدید و اعمال و رفتارشان را دیدید که از آنها دل بریدید؟! شما که همه را ندیدید؛ شماری هستند که از قم صدای دین خدا را به تمامی کره زمین پخش می‌کنند. پس از این ماجرا، آن شخص هرکجا که می‌شنید به آخوند توهین می‌کردند، می‌گفت دست نگه دارید؛ من سه میلیارد پول می‌خواستم به یک آخوند بدهم، محکم ایستاد و گفت نمی‌خواهم. الان همه سلول‌های وجود من به آخوند اعتماد پیدا کرده است.^۱

فریاد نرنید

زمانی که تَن صدای مبلّغ آرام باشد، تبلیغ تأثیر بیشتری خواهد داشت. قرآن مجید بین فریاد، داد زدن و عربده کشیدن فرقی نمی‌گذارد و هرچه باشد، آن را عذاب می‌داند: «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً».^۲ گاهی اتفاق افتاده پای بعضی از منبرها بودم، اطرافیان من می‌گفتند کی تمام می‌شود که پایین بیاید؛ می‌گفتند آن قدر فریاد کشید که اعصاب ما را به هم ریخت. زمانی مرا به شهری دعوت کردند که منبری‌های فریادکننده منبر می‌رفتند. صاحب مجلس شب اول دید من خیلی آرام حرف می‌زنم؛ شب دوم هم آرام گذشت؛ شب سوم دیگر حوصله‌اش سررفت. وقتی به خانه آمدم، گفت: روی منبر داد و فریادی هم بکن؛ ما هرچه واعظ دعوت کردیم، بلندگو را از جا می‌کنند. من به او گفتم: حرف حساب که داد زدن ندارد؛ حرف‌های ما یا قرآن و روایت است، یا مسائل عمومی یا اخلاق که نیاز به فریاد زدن ندارد. در روان‌شناسی ثابت شده کسی که

۱. حجت‌الاسلام والمسلمین حسین انصاریان، دوره آموزشی انتقال تجارب تبلیغی، مدرسه فیضیه، ۱۳۹۴ ش.

۲. یس، آیه ۲۹.

خیالش راحت است، نهایتاً یک ساعت می‌تواند حرف گوش دهد، آن هم حرف آرام، و بعد از یک ساعت پس می‌زند.

منبرهای پیغمبر را ببینید یک ربع یا ده دقیقه بیش‌تر نیست؛ تنها منبر طولانی پیغمبر روز غدیر است و تنها نفرین، در منبرهای پیغمبر هم در روز غدیر است. همیشه می‌گفت من پیغمبر رحمت هستم و برای لعنت فرستاده نشدم؛ اما مخالف امیرالمؤمنین را عجیب نفرین کرد: «واخذل من خذله وانصر من نصره»؛ خدایا هر که بخوهد به علی علیه السلام بی‌محللی کند، ولایتش را قبول نکند و رهبری او را قبول نکند، او را خوار کن و او را تنها بگذار. به غیر از روز غدیر، منبرهای پیامبر کوتاه بوده است؛ گاهی دو خط است، ولی با همان‌ها شخصیت انسان‌هایی مانند سلمان و عمار یاسر را شکل داد.

قرآن در مورد فرعون می‌فرماید: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۱ همانا فرعون [در سرزمین مصر] برتری جویی و سرکشی کرد و مردمش را گروه‌گروه ساخت، در حالی که گروهی از آنان را ناتوان و زبون گرفت، پسرانشان را سر می‌برید، و زنانشان را [برای بیگاری گرفتن] زنده می‌گذاشت؛ بی‌تردید او از مفسدان بود.^۲ وقتی خداوند حضرت موسی و برادرش را به سوی فرعون فرستاد، فرمود: «أَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى»^۳؛ بعد فرمود بر سر او داد نکشید و نرم و آرام سخن بگویید: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا»^۴؛ ناامید هم نباشید: «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»؛ امید است که هوشیار شود و [آیین حق را بپذیرد] یا بترسد [و از سرکشی باز ایستد]^۵.

به حافظه تان تکیه نکنید

از جمله خاطرات تلخ تبلیغ بنده، این است که یک‌بار در حرم حضرت معصومه علیها السلام هنگام سخنرانی، آیه شریفه‌ای را اشتباه خواندم و اشتباه هم معنا کردم. وقتی از منبر پایین آمدم، بعداً فهمیدم اصلاً چنین آیه‌ای در قرآن نبوده و اشتباه هم معنا کرده‌ام. سعی کردم نوار سخنرانی آن

۱. قصص، آیه ۴.

۲. انصاریان، حسین، ترجمه قرآن.

۳. طه، آیه ۴۳.

۴. طه، آیه ۴۴.

۵. حجت الاسلام والمسلمین انصاریان، دوره آموزشی انتقال تجارب تبلیغی، مدرسه فیضیه، ۱۳۹۴ ش.

روزم را بگیرم و نگذارم پخش شود. این مسائل در امر تبلیغ و منبر، طبیعی است و گاهی پیش می‌آید. یکی دو مرتبه هم در برنامه‌های زنده، این مسائل برایم پیش آمد و آیه‌ای را اشتباه خواندم. توصیه من به مبلغان و سخنرانان عزیز این است که هیچ‌گاه قرآن را با تکیه به حافظه‌شان نخوانند و حتماً پیش‌تر نگاهی به آیه بیندازند و از صحت آن مطمئن شوند.^۱

اخلاص

گاهی وقت‌ها که در خدمت مرحوم آیت‌الله گلپایگانی منبر می‌رفتم، به صورت خصوصی به من می‌فرمودند: فلانی! تا پای منبر هر قصدی می‌خواهی داشته باش، اما پا که به پله منبر می‌گذاری فقط برای خدا برو روی منبر. بعد می‌فرمودند: فلانی، بقیه آثار را خدا خودش بار می‌کند؛ پول می‌خواهی، خدا می‌رساند؛ می‌خواهی منبرت خوب باشد، خدا درست می‌کند؛ تمام آن آثار را خدا بار می‌کند؛ تو دنبال آن آثار نباش.^۲

مخاطب‌شناسی

در مجلس جهال، حکمت نگویید: «لَا تُحَدِّثُوا الْجُهَّالَ بِالْحِكْمَةِ». ^۳ آقای فرحزاد می‌گفت یک کسی رفته بوده در جایی راجع به «بداء» صحبت می‌کرد، بعد از پنج جلسه یکی از مستمعین گفته بود که راجع به خوب‌ها کی صحبت می‌کنید؟! «بداء» یک مسئله اعتقادی سنگین است؛ چرا برای مخاطبی که این چیزها را نمی‌فهمد، وارد بحث قضا و قدر شدی؟ سخنران باید مخاطب‌شناس باشد. پیغمبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کاروان را فرستاد به حبشه. تا این کاروان وارد شد، جناب نجاشی گفت قرآن بخوانید. اینجا چه سوره ای را باید خواند؟ اینجا مخاطب‌شناسی لازم است. برای نجاشی که این آیات را نمی‌خوانند: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشُ هَذَا عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ». ^۴ آیاتی از سوره مریم خواند، آیاتی که بسیار زیبا عیسی بن

۱. حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر رفیعی، همان.

۲. حجت‌الاسلام والمسلمین نظری منفرد، همان.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۲.

۴. «به زن زناکار و مرد زناکار صد زبانه بزنی و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، نباید شما را در [اجرای] دین خدا درباره آن دو نفر دلسوزی و مهربانی بگیرد و باید گروهی از مؤمنان، شاهد مجازات آن دو نفر باشند». (نور، آیه ۲)

مریم عليها السلام را توصیف می‌کند. این مخاطب‌شناسی است. گوینده باید بداند چه چیزی را در کجا بگوید. به قول آقای قرائتی، آقای در مجلس ختم پیرمرد نودساله روضه علی‌اصغر می‌خواند. معلوم است اینجا نباید روضه علی‌اصغر را بخوانند؛ اینجا باید روضه حبيب را بخوانند؛ روضه پیرغلام ابی‌عبدالله‌الحسین را باید بخوانند. مخاطب‌شناسی حرف اول و آخر را در تبلیغ می‌زند. در مجلس ختم یک عالمی بودم. یک آقای رفته بود منبر، علما هم نشسته بودند. این آقا شروع به صحبت کرد؛ گفت: علم به انسان ارزش می‌دهد، علم به انسان مقام می‌دهد.... «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»^۱. او می‌گفت سگ قابل خرید و فروش نیست، سگ نجس است، سگ مطرود است؛ اما سگ معلّم و آموزش‌دیده، قابل خرید و فروش می‌شود. همه سرها پایین بود. بالاخره ذوق هم خوب است، سلیقه هم خوب است. حرف قشنگ است، حرف اشتباه نیست، ولی می‌شود مثلاً در دبیرستانی جایی بین بچه‌ها گفت: بچه‌ها ببینید که علم چقدر خوب است؛ سگ اگر آموزش ببیند قیمت پیدا می‌کند؛ ولی جلسه ختم جای این حرف‌ها نیست. بنابراین مخاطب‌شناسی بسیار مهم است. البته مخاطب اگر یکدست باشد، سخن گفتن خیلی راحت است، مثلاً دبیرستان باشد یا دانشگاه باشد؛ اما اگر جایی که مخاطب مختلط باشد، فوق العاده سخت است.^۲

وفای به عهد

حضرت آیت‌الله آقای سید اسدالله مدنی دهخوارقانی، از بزرگان نجف و مورد اعتماد مراجع عظام بود. با من رفاقت تنگاتنگی داشت. اکثر اوقات به حجره من در مدرسه مرحوم آیت‌الله بروجردی می‌آمد و متقابلاً من به منزل ایشان می‌رفتم. دو سفر پیاده به کربلا رفتیم و دو سفر هم به مکه مشرف شدیم. تابستان‌ها به همدان می‌آمد و تغییر آب و هوا می‌داد. در همدان هم مورد توجه خاص و عام بود. در انقلاب اسلامی ایران، مدتی امام جمعه همدان بود، بعد به تبریز منتقل شد، در آنجا شربت شهادت نوشید و در زمره شهدای محراب نام خود را ثبت کرد. معظم له در آن منطقه، محبوبیت زیادی داشت و موقعیتی خاص پیدا کرده بود. در آن زمان، مرحوم آیت‌الله آخوند و آیت‌الله بنی‌صدر از اعلام همدان محسوب می‌شدند. من به حساب

۱. مجادله، آیه ۱۱.

۲. حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر رفیعی، دوره آموزشی انتقال تجارب تبلیغی، مدرسه فیضیه، ۱۳۹۴ش.

رفاقت‌مان در نجف، زیاد به همدان می‌رفتم و میهمان ایشان بودم. آوازه مرحوم مدنی شهرهای اطراف را گرفته بود و از خارج همدان زیاد خدمت ایشان می‌رسیدند و کسب فیض می‌کردند. یکی از تجار کرمانشاه و از علاقه‌مندان آقای مدنی به همدان می‌آید و از ایشان دعوت می‌کند که شب جمعه آینده، شام در خدمت‌تان باشیم که عده‌ای از طرفداران شما مشتاق زیارت‌تان هستند.

قبول می‌فرماید و در دفتر یادداشت خود ثبت می‌کند.

این پیشنهاد میهمانی اوایل هفته و اواخر تابستان بوده است. ایشان گذرنامه خود را به اداره گذرنامه داده بودند تا آماده شود و به نجف برگردند. اواسط هفته، گذرنامه آماده را می‌آورند و ایشان هم بدون توجه به دعوت کرمانشاه، اثاث را جمع می‌کند و به عراق می‌رود.

به نجف که وارد می‌شود، مؤمنین و بزرگان اهل علم به دیدن ایشان می‌آیند. او آخر شب دفترش را باز می‌کند تا چیزی یادداشت کند که دعوت شب جمعه به کرمانشاه را می‌بیند. به شدت ناراحت می‌شود و برمی‌خیزد و سراسیمه به بیت مرحوم آیت‌الله حکیم می‌رود. در می‌زند و خادم بیرون می‌آید. می‌فرماید: «من باید آقا را ملاقات کنم».

خادم می‌گوید: «آقا در حال استراحت‌اند».

می‌فرماید: «او را بیدار کنید که من کار واجب دارم».

ناچار آقا را از خواب بیدار می‌کنند.

آقا ایشان را می‌پذیرد. وارد می‌شود، دست او را می‌بوسد، از مزاحمت عذرخواهی می‌کند و می‌گوید: «چاره‌ای نداشتم. من امروز از ایران آمدم و پس‌فردا به مجلس مهمی در کرمانشاه دعوت دارم که اگر نباشم، به موقعیت من و در نتیجه روحانیت لطمه می‌خورد و ثمره تمام تبلیغات من در آن نواحی از بین می‌رود. خروج از کشور برای من قانوناً به این زودی امکان ندارد. تقاضای من این است که دستور فرمایید، سریع ترتیب برگشتن مرا به ایران بدهند».

ایشان با هماهنگی آقای حکیم صبح روز بعد از عراق به ایران وارد می‌شود و به کرمانشاه می‌رود. از آن طرف در همدان و کرمانشاه منتشر می‌شود که آقای مدنی به عراق رفتند. خبر به گوش آن حاجی می‌رسد و ناراحت می‌شود؛ ولی می‌گوید بیش از صد نفر از رجال محترم منطقه را دعوت کرده‌ام و باز پس گرفتن دعوت صحیح نیست. آقایان تشریف می‌آورند، آقای مدنی نباشد، چه مانعی دارد؟

جلسه تشکیل می‌شود و همه میهمان‌ها تشریف می‌آورند. سفر آقای مدنی به عراق نقل مجلس بود و همه اعتراض داشتند که آقای مدنی اگر می‌خواست برود، چرا قول داد؟ این آقا چقدر زحمت کشیده و همه آن‌ها را ایشان نادیده گرفته و رفته؛ عجیب است! دیگر انسان چگونه از دیگران انتظار داشته باشد؟

همه نشستند بودند و علیه آقای مدنی صحبت می‌کردند که آیت‌الله مدنی از در وارد می‌شوند. همه صلوات می‌فرستند و ابراز احساسات می‌کنند.

ایشان پس از صرف چای، به منبر تشریف می‌برند و درباره وفای به عهد و عمل به وعده از نظر اسلام سخن می‌گویند.

بعد، داستان مسافرت به عراق را برای آقایان شرح می‌دهند و می‌گویند: «اگر قدرت حضرت آیت‌الله حکیم نبود، من هرگز نمی‌توانستم به قول خود عمل کنم؛ لذا مزاحم شدم و به برکت ایشان به زیارت برادران و دوستان محترم نایل آمدم».

به قدری این عمل آقای مدنی در آن ناحیه اثر مثبت گذاشت که شاید از ده سال تبلیغ ایشان در آنجا مؤثرتر بود! همه از دل و جان آفرین گفتند و چهره روحانیت، نورانی‌تر شد و علاقه توده مردم به آن‌ها قوت گرفت.^۱

تاریخچه بی‌دینی

بی‌دینی در کره زمین از کی شروع شده است؟ تاریخ شروع بی‌دینی، لائیک شدن، دهری شدن، ماتریالیست شدن، مشرک شدن از چه زمانی بوده است؟

بی‌دینی از زمان بددینی دین‌داران شروع شد. بی‌دینی از دل بددینی دین‌داران درآمده است؛ یعنی دیدند فرد دین‌داری که مسائل دین را خیلی خوب می‌داند، ولی در عمل نمره‌اش صفر است؛ اخلاق را خیلی خوب بیان می‌کرده، ولی خودش آدم بداخلاقی بوده؛ مسائل تربیتی را خیلی خوب مطرح می‌کرده، ولی خودش آدم بی‌تربیتی بوده. این بی‌دینی از درون خانه‌ها شروع شده است و در جامعه رخ نشان نداده است. پدر یا مادر دین‌دار بددین، اثر منفی روی بچه‌هایشان گذاشته‌اند یا شوهر دین‌دار بددین، اثر منفی روی همسرش گذاشته است. خیلی باید دقت بکنیم

۱. محقق کاشانی، شیخ عباس، بر منبر خاطره، ص ۲۱۶ - ۲۱۸.

که در خانه و در بین مردم، خوش‌دین باشیم، نه بددین. یعنی مردم وقتی ما را می‌بینند، نمی‌گویم صددرصد، ولی هفتاد یا هشتاد درصد، از قیافه ما، از حرف زدن ما، عمل ما، رفتار ما، کردار ما، زنان و بچه‌های ما، پای منبرهای ما، کنار محراب ما، دین را می‌بینند؛ این خیلی مهم است. در زندگی اولاً، زندگی مادی ما باید مادون مردم باشد؛ ثانیاً، معنویت ما باید مافوق مردم باشد. ما از نظر تقوا و دین‌داری باید بالا باشیم تا بتوانیم افرادی را که پایین هستند، بالا بکشیم؛ اما اگر پایین باشیم و کنار آنها و مثل آنها، دیگر بالایی وجود ندارد که ما آنها را بالا بکشیم و اگر خدایی نکرده نمره‌مان از آنها کمتر باشد، مردم دین‌گریز می‌شوند، از دین خدا فراری می‌شوند. ما یک سلسله روایات داریم که عمق این روایات و آن نکته مهم روایات، این است که مردم را دین‌گریز نکنیم؛ یعنی افعال و رفتار و منش‌مان باید به گونه‌ای باشد که در جامعه بد معرفی نشویم، خلافکار معرفی نشویم. فردی باشیم که از نظر زندگی مادی، مادون مردم باشیم و در امور معنوی مافوق آن‌ها. اگر این‌گونه باشیم، یقیناً اثر مهمی در جامعه خواهیم داشت. در این سی یا چهل ساله اخیر، خیلی از خانم‌های باوقار و محترم به من نامه نوشته‌اند که با عشق به دین با طلبه ازدواج کرده بودند؛ چون در ذهنشان بوده که طلبه از ملائکه است، طلبه عرشی است، طلبه خیلی بانقواست، طلبه خیلی خوش‌اخلاق است، ولی بعداً برعکس آن را دیده‌اند. گاهی می‌شنوم که همسر یک آدم متدین از بددینی همسر، دین‌گریز شده و بدحجاب شده و زندگی را رها کرده است. برای این امور در قیامت چه جوابی باید بدهیم؟

مردم تمام کارهای ما را زیر ذره‌بین دارند. ما نیازی نداریم که عبای دو میلیون تومانی بپوشیم، نیازی نداریم که کفش آن‌چنانی بپوشیم. پنجاه سال روی منبر رفتیم؛ همیشه پولش هم بوده، ولی با ارزان‌ترین عبا و قبای ایرانی و ارزان‌ترین کفش به سر بردیم. خوش‌دینی باعث دین‌داری است؛ بددینی باعث بی‌دینی است. در این زمینه خیلی باید مواظبت کرد. رفتار ما، اخلاق ما، کردار ما، منبر ما، خیلی مهم است. با هیئت‌ها درگیر نشویم، با هیئت‌مدیره مسجدها درگیر نشویم. خلاصه خیلی با محبت، مردم را شرم‌منده خودمان نکنیم، نه اینکه ما شرم‌منده پروردگار بشویم. مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی در منبر هنرمند بود. زمانی که در بروجرد بود، برای مردم منبر می‌رفت. نزدیکی‌های ماه رمضان و محرم، در آخرین روز درسشان برای طلاب منبر می‌رفتند. یکی از سفارش‌های ایشان این بود که هرکجا برای تبلیغ رفتید، اگر صبح برای نماز دیرتر از صاحب‌خانه بیدار شدید، صبح همان روز بقیچه خودتان را ببندید و برگردید؛ چون بیش‌تر

ماندنتان به دین ضرر می‌زند؛ یعنی آن سخنی را که می‌گوییم، باید مردم آثار آن را در خودم حس و درک کنند که این موجب اعتماد می‌شود و در فضای اعتماد، حرف را خیلی خوب قبول می‌کنند.^۱

اهمیت وحدت اسلامی

روز جمعه‌ای بود که به محضر آیت‌الله مدنی در مهاباد رسیدیم تا نامه دعوتی را که آیت‌الله قاضی برای آمدن ایشان به تبریز داده بودند، تقدیم کنیم. ایشان در یک منزل، تحت نظر به سر می‌بردند. نامه را تحویل دادیم. آقای مدنی باز کردند، خواندند و دعوت آیت‌الله قاضی را اجابت کردند که به تبریز بیایند. بعد گفتند: «من هر هفته به نماز جمعه می‌روم. شما در منزل استراحت کنید تا من بروم و برگردم».

آیت‌الله مدنی به نماز جمعه رفت. جالب این که ایشان با این که در ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و حراست از مکتب تشیع بسیار مشهور و متعصب بود، در آن ایام در مهاباد، به نماز جمعه اهل سنت می‌رفت. این مسئله نشان می‌دهد که آیت‌الله مدنی، چقدر به موضوع اتحاد مسلمانان اهمیت می‌داد. ما را که مهمان ایشان بودیم و برای دعوت از او رفته بودیم، در منزل گذاشت و به نماز جمعه اهل سنت رفت.^۲

تأثیر اخلاق نیکو

برخی از دوستان روحانی، در محل خودشان تبلیغ نمی‌روند، ولی من می‌روم و موفق هم هستم. علتش هم این است که با مردم می‌جوشم و به آن‌ها احترام می‌گذارم و چون مردم و محیط را می‌شناسم، می‌دانم چه بگویم؛ به طوری که بعضی از اهل روستا به من می‌گفتند: فلانی! بعضی آقایان با این که خوب حرف می‌زنند، ما متوجه نمی‌شویم، اما حرف‌های شما را خوب می‌فهمیم! با معلمین و دانش‌آموزان روستا خیلی انس می‌گیرم و از وقت‌های بیکاری‌شان استفاده می‌کنم. با بچه‌ها مأنوسم و وقتی معلم‌ها با دانش‌آموزان در نماز جماعت ماه رمضان شرکت می‌کنند، بین دو نماز چیزی نمی‌گوییم تا زود به درسشان برسند.

۱. حجت‌الاسلام والمسلمین انصاریان، دوره آموزشی انتقال تجارب تبلیغی، مدرسه فیضیه، ۱۳۹۴ ش.

۲. منصوریان، مهدی، سیره تبلیغی شهدای روحانی، ص ۷۸.

از عوامل دیگر موفقیت این است که هرکس دعوت‌م کند قبول می‌کنم؛ منتها سفارش می‌کنم ساده باشد و به زحمت نیفتد. از عوامل دیگر موفقیت، این است که پولی که می‌دهند چیزی نمی‌گویم و حتی نمی‌پرسم چقدر است. حتی گاه شده که بدون این که خبر بدهم، از روستا به قم آمده‌ام و کسی نفهمیده که برگشته‌ام؛ بعداً خودشان به واسطه کسی برایم فرستاده‌اند و یا در سفر تبلیغی بعدی که به محل رفته‌ام داده‌اند و...

مجموعه این‌ها الحمدلله اعتماد مردم را چنان جلب کرده است که گاهی اختلافی ملکی که در دادگاه حقوقی، شکلی پیچیده پیدا کرده و به طول می‌انجامد، با لطف خدا من با مصالحه حل می‌کنم؛ چون می‌دانند حق کسی را پایمال نمی‌کنم و برای همین حرف‌شنوی دارند. حتی گاهی پاسگاه نیروی انتظامی، شکایتی را که به آن‌ها رسیده است، یک نامه‌ای روی شکایت می‌زند و به وسیله مأمورش برایم می‌فرستند و من حل و فصل می‌کنم. حتی گاهی شده یک ماه قبل از فرارسیدن ایام تبلیغی، اختلاف ملکی بین دو نفر پیش می‌آید؛ به پاسگاه و دادسرا نمی‌روند و به یکدیگر می‌گویند: «صبر کن، شیخ بیاید».^۱

۱. حسینی، سید مرتضی، اخلاق تبلیغ در سیره رسول‌الله ﷺ، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.